

↓

پیشخوان

در معرفی اثر منظوم و نوانتشار «معراج»

خلوت مهتاب
شبی در حرم دوست

■ دکتر حسین رزمجو



کتابی که هم‌اکنون در محضر شما خوانندگان ارجمند از آن سخن می‌رود، مشتمل بر دو شعر نسبتاً بلند به نام‌های «معراج» و از «خلوت مهتاب شبی در حرم دوست» است که بنده منظومه اول را در جریان پژوهشی که اخیراً درباره قرآن کریم آغاز کرده‌ام، در قالب شعر نو یا نیمایی به سلسک نظم درآورده‌ام. انگیزه‌ام از انجام این کار، جاذبه‌های مضامین موجود در سوره‌های مبارک که «الاسراء/ ۱۷» و «النجم/ ۵۳» بوده است که خداوند بزرگ در آیتی از آنها به رخداد مبارک «معراج» رسول اکرم(ص) اشاراتی فرموده است؛ واقعه‌ای که برخی از مفسران آن را بعد از «قرآن» عظیم‌ترین معجزه حضرت محمد(ص) دانسته‌اند و درباره این سفر آسمانی و مشاهدات رسول‌الله(ص) مسیر خود از مسجدالحرام در مکه تا مسجدالاقصی در بیت‌المقدس و دیدار از آسمان‌های هفتگانه، بهشت، دوزخ، سدرالمنتهی، عرش برین که منجر به افتخار باریابی آن حضرت به پیشگاه خداوندی و ورود ایشان به خلوتگاه رازآلهی شده، مطالب ارزنده‌ای را به قلم آورده است، همچنین شاعران توانای دین‌باوری به‌ویژه از قلمرو ادبیات کهن فارسی تا کنون رمز و رازهایی از این رخداد را در قالب مثنوی‌هایی منظوم کرده‌اند که از میان آنها اثر گویندگان بزرگ نظیر سنایی غزنوی (ف. ۵۴۵ه‍.ق) در حدیقه الحقیقه، نظامی گنجوی (۶۱۴–۵۲۰ه‍.ق) در پنج گنج، سعدی شیرازی (ف. ۶۹۱ه‍.ق) در بوستان و عبدالرحمن جامی (۸۱۷–۸۹۸ه‍.ق) در هفت اورنگ شهرت بیشتری دارند.

با توجه به عظمت موضوع معراج و اثرات ژرفی که مطالعه این رویداد فرخنده بر اینجانب گذارده است، توفیق پروردگار نصیب و یار شد تا حقیق بتواناد با استفاده از چند نام‌آخذ معتبر تفسیری در دانشمندان نامور شیعه-که آن‌ها در بخش نخستین بی‌نوش‌های کتاب حاضر معرفی شده‌است- مهم‌ترین بخش‌های آموزنده واقعه معراج را که اغلب مفسران و مورخان اسلامی در صحت مطالبشان اتفاق نظر دارند، انتخاب کند. مخصوصاً گفت‌وگو‌هایی را که در آن شب تاریخی میان خداوند و پیامبر گرامی و انجام گرفته و از این رهگذار احادیث مشهور به قدسی به وجود آمده است، در قالب شعر نو (نیمایی) که مورد علاقه نسل جوان امروز و ادب‌دوستان خوداندگان گرامی در صفحات آینده مطالعه خواهند فرمود. پایان بخش منظومه «معراج» که صعود و سیر شبانگهی رسول گرامی پروردگار در آسمان‌هاست، غزلی با عنوان «بی‌نیهایت تایی‌نیهایت» با محتوای ویرگذاشت مدینه طیبه است و نگاه بنده آن را ضمن فضای لایتناهی کیهان تقدیم حضور مطالعه‌کنندگان موجد و صاحبان شده است که خود در واقع مکمل احساسی خواهد بود که از شگفتی‌های معراج و بزرگی پروردگار در آنان ایجاد می‌شود. در بخش دوم مجموعه حاضر نیز شعر دیگری با عنوان «از خلوت مهتاب شبی در حرم دوست» در قالب ترجیع‌بند ارائه شده که موضوع آن ستایش حضرت محمد(ص) و الوایی اسلام و بزرگداشت مدینه طیبه است و نگاه بنده آن را ضمن سفری که به قصد گزاردن عمره مفرده، در درباربهشت ماه سال ۱۳۸۴ ه‍.ش به سرزمین وحی داشت، در خلوت مهتاب شبی از ایامی که مقارن با میلاد مسعود رسول‌الله(ص) بود، در حالی خاص و زمانی مبارک در جوار آرامگاه مقدس آن پیامبر رحمت به مدینه منوره سروده‌است. در این منظومه که شامل ۱۲ بنداست، ابتدا به بیان الوایی رسالت نبی اکرم(ص) و مکرم اخلاقی و سجایای روحی آن رسول خاتم و اهداف حیاتی و بلندنی که اسلام در احیای مکتب توحید و ارتقای مقام انسان و نشر ارزش‌های معنوی و توسعه دانش‌ها و تمدن بشری از راه تعلیمات قرآن و هنم‌و‌دهای پیشوای عالی‌قدر این دین حنیف و جاشینان شایسته او داشته، پرداخته است و سپس به موضوع دشمنان اسلام و تبلیغات سوء و سمپاشی‌های آنان در عصر حاضر نیز که به منظور تصحیف و پنداندن کردن این آیین انسان‌ساز از طریق نشر کتاب‌های ضالمانه‌ای نظیر آیات شیطانی و اخیراً به شکل کاریکاتورهای موهن در بعضی از روزنامه‌های اروپایی به پشتیبانی شیطان بزرگ و برخی از دولت‌های متجاوز غرب انجام می‌گیرد، اشارت شده است و مالا با پیام مذکور روشنفکران آزاد دین‌باور جهان اسلام را به اتحاد و همبستگی در برابر مخالفان اسلام فراخوانده است. به‌طور کلی مطالب این ترجیع‌بند همانطور که در بند یازدهم آن ضمن ابیات ذیل اظهار شده است:

«من اینک در جوار مرقد پاک نبی هستم
جام پاده روحانی او شاد و سرمستم
به معراجی برفته روح من تا قله افلاک
بسان آن که از ندیای درون بگسسته و با عرش پیوستم!»

چون زمینه فکری و عاطفی سراینده به هنگام گفتن این منظومه به واقع نوعی معراج روحانی را برای او در آسمان عظمت شخصیت حضرت محمد(ص) فراهم کرده‌است، اینک که از سیر آن عالم معنی باز آمده، مباحی است که گزارشی را از حال و هوا و چگونگی کوی دوست با این امید به خوانندگان فضیلت‌خواه عرضه کند که برایشان به یک‌بار شنیدن یا مطالعه بیزرد. همچنین اثری مفید و آموزنده برای دوستداران ارزش‌های اسلامی باشد.

■ **محمد رضا کانیانی**



روزهایی که بر ما سپری گشت، تداعی گر سالروز اعدام خسرو گل‌سرخ‌ی بود که در دوران خود، تأثیر عاطفی و سیاسی فراوانی بر مردم نهاد، ماهیت فکری و عملی

گل‌سرخ‌ی با گذشت ۴۳ سال از مرگ او، همچنان از محل‌های **گفت‌وگو** میان جریان‌ات اسلامی و چپ به شمار می‌رود. **بسه** همین مناسبت و در شناخت بیشتر از این مبارز عصیانگر، با **محمد حسن رجبی پژوهشگر تاریخ معاصر – که مدتی را در کمیته مشترک و زندان قصر با گل‌سرخ‌ی سپری کرده است – گفت‌وشتودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن را پیش‌رو یاد.**

■ ■ ■

جناب‌عالی در دوران زندان با مرحوم خسرو گل‌سرخ‌ی هم‌بند بودید. از آن روزها برایمان بگویید.

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در ۲۴ خرداد سال ۱۳۵۲ دستگیر و در سلول انفرادی کمیته مشترک زندانی شدم. هشت روز در انفرادی بودم و سه بار بازجویی شدم. بعد مرا به سلول بزرگ‌تری منتقل کردند که از لوله‌هایش معلوم بود قبلاً دستشویی بوده است؛ در آنجا بود که یک ماه با مرحوم خسرو گل‌سرخ‌ی هم‌سلول بودم. پس از یک ماه هم، ما را به قرنطینه زندان قصر و بعد هم به زندان شماره ۴ منتقل کردند.

مجموعاً چند ماه با هم زندانی بودید؟

حدود پنج ماه، ولی خاطراتم از ایشان، بیشتر به زندان کمیته مشترک برمی‌گردد که شبانه‌روز با هم بودیم، البته همراه با ۱۳ نفر دیگر. آن هم در گرمای وحشتناک تابستان که نه سیله خنک‌کننده‌ای بود و نه حتی روزنه‌ای که از آن بفهمیم روز و شب چه موقع می‌رسند و می‌روند!

در زندان معمولاً زندانی‌ها از ترس جاسوس‌ی هم اعتماد نمی‌کنند. چقدر طول کشید تا مرحوم گل‌سرخ‌ی به شما اعتماد کند و با شما انس بگیرد؟

همینطور است، در زندان کسی به کسی اعتماد

نمی‌کند و مدت‌ها طول می‌کشد تا مطمئن شوید طرف خبرچین نیست، اما خوشبختانه مرحوم گل‌سرخ‌ی به محض اینکه وارد سلول شدم، به من اعتماد کرد و به استقبالم آمد. در آن روزها، من فقط ۱۷ سال داشتم و جنه‌ام به نسبت سن و سالم، کوچک‌تر بود هم. وارد سلول که شدم، افرادی که آنجا بودند با شک و تردید نگاه کردند، چون خیلی کوچک بودم و احساس می‌کردند معلوم نیست چگونه بازجویی را جواب داده‌ام یا اصلاً معلوم نیست چه کار دارم و شاید خبرچین ساواک باشم و خلاصه در مجموع مرا تحویل نگرفتند، ولی ایشان با روئی گشاده پیش آمد و پرسید: «کی دستگیر شدی؟» جواب دادم: «هشت روز پیش». سؤال کرد: «به چه جرمی؟» جواب دادم: «اعلامیه». خود ایشان هم اصراری به دانستن جزئیات نداشت و با همین یک کلمه، اعلامیه قانع شد و دیگر چیزی نپرسید. ایشان فقط می‌خواست به من آموزش بدهد که اگر دوباره تو را برای بازجویی بردند، به این شکل بازجویی پس بده! البته نکاتی را که می‌گفت، از قبل بلد بودم و بازجویی‌هایم را هم پس داده بودم، اما دلسوزی و همراهی ایشان برایم جالب بود.

او کی دستگیر شده بود؟

سه، چهار ماه قبل از من و در اسفند سال ۱۳۵۱. **گل‌سرخ‌ی در پر خورداول، چه تأثیری روی شما گذاشت؟**

همانطور که اشاره کردم، قبل از اینکه به زندان بیفتم، با مطالعه جزوات و از طریق کسانی که از زندان آزاد می‌شدند، با فضای زندان و بازجویی‌ها آشنایی پیدا کرده بودم، ولی جسارت و شهامت ایشان – که بدون ذره‌ای ترس این چیزها را به من می‌گفت- واقعاً برایم تازگی داشت و جالب بود. یک جور صمیمیت، صلابت و قاطعیت در کلامش وجود داشت که احساس می‌کردم دروغ نمی‌گوید و ریا نمی‌کند و با کمال صداقت حرف می‌زند.

این صلابتی که می‌گویید در دفاعی هم که در دادگاه کرد، آشکار بود، به شما گفت با او چه رفتاری کرده بودند؟

بله، می‌گفت: وقتی او را گرفتند، حسابی شلاق‌ش زدند تا صدای فریاد او را در آورند، ولی می‌گفت: من حسرت یک‌ه‌ه‌ارم به دلنشان گذاشتم و با اینکه دهنم پر از خون شده بود، دم نریساوردم تا نقطه ضغعی از من نداشته باشند!...



«روایتی ناب از واپسین فصل حیات خسرو گل‌سرخ‌ی» در گفت‌وشنود با محمدحسن رجبی

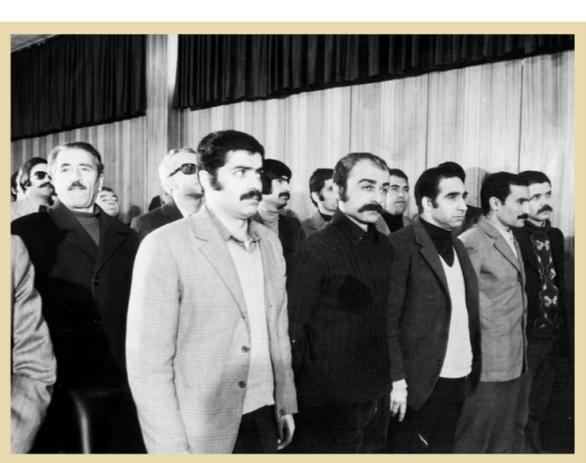
گروه‌های چپ اورا بایکوت کرده بودند

به‌شدت ضد رژیم شاه بود و این را آشکارا بیان می‌کرد. بسیار انسان تأثیر‌گذاری بود و در سلول، برنامه‌هایی را در بین زندانی‌ها جا انداخته بود. مثلاً وقتی بازجویشت در سلول می‌آمد و از سوراخ در به داخل سلول نگاه می‌کرد، همه زندانی‌هایی اختیار از جا بلند نداشت می‌شدند! او کاری کرده بود که دیگر کسی جرئت نداشت بلند شود! حتی من هم که نبودم، بوم، بلند نمی‌شدم. می‌گفت: وقتی از جا بلند می‌شوید، اینها تصور می‌کنند کسی هستند، در آن‌هاست. به همین دلیل هم، با اینکه ۱۲، ۱۰ سالی با هم تفاوت سنی داشتیم، بین ما انس و الفت ایجاد شده بود.

در باره مسائل اسلامی هم با شما صحبتی می‌کرد؟
من، به در آن دوران، بیشتر کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی و آقای محمدرضا حکیمی را می‌خواندم. با همین مطالعات، مخصوصاً سعی می‌کردم چهره‌هایی را که می‌دانستم برای ایشان جذاب هستند، از جمله ابودرد، سلمان، مقداد، حجر بن عدی و... را تعریف کنم و به‌ویژه سعی‌ام بر این بود جملات زیبا و ادیبانه‌ای را که از مرحوم دکتر شریعتی به یاد مانده بود، برایش تکرار کنم. معمولاً چینی‌ها با اعتقادات مسلمان‌ها و مخصوصاً شاعران و آداب دینی آنها، بر خوردر درستی نداشتند، اما مرحوم گل‌سرخ‌ی موقعی که ما نماز می‌خواندیم، با کمال احترام در گوشه‌های آرام می‌نشست و کوچک‌ترین حرکتی که نشانه بی‌احترامی به جمع باشد، در او دیده نمی‌شد. گاهی هم صبح‌ها از زندانبان می‌پرسید: وقت نماز هست یا نه؟ و ما را بیدار می‌کرد تا یادم هست هر وقت از عدالت‌خواهی پیامبر(ص) و اصحاب ایشان یا از شهدای اسلام برایش می‌گفتم، می‌دیدم کاملاً برایش تازگی دارد و تغییر روحیه و به اصطلاح شارژ شدنش را می‌دیدم. آثار مارکسیستی را که حزب توده چاپ کرده بود و آثار طبری را خوانده بودم و درباره مارکسیسم اطلاعات خوبی داشتم و در نتیجه حرف‌های ایشان برایم تازگی نداشت و بر نامه‌های آموزشی، روحیه همه را بالا نگه دارد.

ما این همه مرحوم گل‌سرخ‌ی اجازه نمی‌داد از مسئولان زندان در خواست کنیم اجازه بدهند برویم و خود را بشویم. می‌گفت: «شما دانشجو هستید، روحانی و هستید و برای خودتان، شأن و منزلتی دارید و نباید منت اینها را بکشید که خیال کنند کسی هستند». سعی می‌کرد با ورزش و برنامه‌های آموزشی، روحیه همه را بالا نگه دارد. مارکسیسم ندارد و اطلاعاتش در حد من است! ایشان هم، جذب مارکسیسم عملگر در ایران شده بود. اساساً جریان چپ در ایران عمق علمی بالایی نداشت.

با این همه مرحوم گل‌سرخ‌ی اجازه نمی‌داد از مسئولان زندان در خواست کنیم اجازه بدهند برویم و خود را بشویم. می‌گفت: «شما دانشجو هستید، روحانی و هستید و برای خودتان، شأن و منزلتی دارید و نباید منت اینها را بکشید که خیال کنند کسی هستند». سعی می‌کرد با ورزش و برنامه‌های آموزشی، روحیه همه را بالا نگه دارد. مارکسیسم ندارد و اطلاعاتش در حد من است! ایشان هم، جذب مارکسیسم عملگر در ایران شده بود. اساساً جریان چپ در ایران عمق علمی بالایی نداشت.



نمازی از دادگاه خسرو گل‌سرخ‌ی. در تصویر کریم‌الله دانشیان و شکوه‌میرزادگی هم دیده‌می‌شوند

درد
در مدتی که پایشان در زندان بودم، کاملاً مطمئن شدمد او و ریشه‌های مذهبی دارد، مخصوصاً مادر ایشان، زن پارسا و بسیار متدینی بود. حسن می‌کردم به همه حرف‌هایی که می‌زند، عمیقاً اعتقاد دارد. ویژگی‌های اخلاقی او نمی‌توانست حاصل آموزه‌های مارکسیسم باشد. عمیقاً به مبارزه با رژیم معتقد بود و به هر کسی که در برابر استعمار و استبداد مقاومت و با آن مبارزه می‌کرد، احترام می‌گذاشت و از همه آنها نام می‌برد

هیچ کسی، او را از کوره در نمی‌برد. رفتار و گفتار خشن را فقط با بازجوها و زندانبان‌ها داشت و در برابر بقیه ملایم و صبور بود.

چه شد با شما بیشتر از بقیه انس گرفت؟

ایشان در قم، نزد مادر بزرگش بزرگ شده بود. می‌گفت: در محله چهارمردان زندگی می‌کرده و در مدرسه حکیم نظامی درس خوانده بود. به کبوتر و پرنده‌ها، خیلی علاقه داشت. من هم در قم بزرگ شده بودم و خاطرات زیاد و به هر حال، بیشتر از بقیه حرف برای گفتن داشتم.

مرحوم پدرتان را می‌شناخت؟

نه، ولی آثار ایشان را کم و بیش خوانده بود. مدتی که با ایشان در زندان بودم، کاملاً مطمئن شدمد او ریشه‌های مذهبی دارد، مخصوصاً مادر ایشان، زن پارسا و بسیار متدینی بود. حسن می‌کردم به همه حرف‌هایی که می‌زند، عمیقاً اعتقاد دارد. ویژگی‌های اخلاقی او نمی‌توانست حاصل آموزه‌های مارکسیسم باشد. عمیقاً به مبارزه با رژیم معتقد بود و به هر کسی که در برابر استعمار و استبداد مقاومت و با آن مبارزه می‌کرد، احترام می‌گذاشت و از همه آنها نام می‌برد، مخصوصاً مبارزانی که از طبقات پایین جامعه برخاسته بودند، بیشتر احترام می‌گذاشت. کسانی که به مارکسیسم معتقدند، معمولاً چنین ویژگی‌هایی ندارند. شخصیت حماسی خسرو گل‌سرخ‌ی، کاملاً ریشه در گرایش‌های معنوی و مذهبی ایشان داشت. پدر بزرگ مادری ایشان روحانی بود و می‌دیدم ایشان کاملاً با آداب زندگی مذهبی آشناست. به همین دلیل هم، با اینکه ۱۲، ۱۰ سالی با هم تفاوت سنی داشتیم، بین ما انس و الفت ایجاد شده بود.

در باره مسائل اسلامی هم با شما صحبتی می‌کرد؟

من، به در آن دوران، بیشتر کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی و آقای محمدرضا حکیمی را می‌خواندم. با همین مطالعات، مخصوصاً سعی می‌کردم چهره‌هایی را که می‌دانستم برای ایشان جذاب هستند، از جمله ابودرد، سلمان، مقداد، حجر بن عدی و... را تعریف کنم و به‌ویژه سعی‌ام بر این بود جملات زیبا و ادیبانه‌ای را که از مرحوم دکتر شریعتی به یاد مانده بود، برایش تکرار کنم. معمولاً چینی‌ها با اعتقادات مسلمان‌ها و مخصوصاً شاعران و آداب دینی آنها، بر خوردر درستی نداشتند، اما مرحوم گل‌سرخ‌ی موقعی که ما نماز می‌خواندیم، با کمال احترام در گوشه‌های آرام می‌نشست و کوچک‌ترین حرکتی که نشانه بی‌احترامی به جمع باشد، در او دیده نمی‌شد. گاهی هم صبح‌ها از زندانبان می‌پرسید: وقت نماز هست یا نه؟ و ما را بیدار می‌کرد تا یادم هست هر وقت از عدالت‌خواهی پیامبر(ص) و اصحاب ایشان یا از شهدای اسلام برایش می‌گفتم، می‌دیدم کاملاً برایش تازگی دارد و تغییر روحیه و به اصطلاح شارژ شدنش را می‌دیدم. آثار مارکسیستی را که حزب توده چاپ کرده بود و آثار طبری را خوانده بودم و درباره مارکسیسم اطلاعات خوبی داشتم و در نتیجه حرف‌های ایشان برایم تازگی نداشت و بر نامه‌های هم مطالعات عمیقی در مارکسیسم ندارد و اطلاعاتش در حد من است! ایشان هم، جذب مارکسیسم عملگر در ایران شده بود. اساساً جریان چپ در ایران عمق علمی بالایی نداشت.

از زندگی شخصی خود هم با شما صحبت می‌کرد؟
بله، می‌گفت کجاها بوده و بعد به تهران آمده و کارگری کرده و در دوره‌های شبانه درس خوانده و بعد هم با عاطفه گر گین، خواهر ایرج گر گین ازدواج کرده و زندگی ساده‌ای دارد. پسری هم به اسم «دامون» داشت که آن موقع یعنی در سال ۱۳۵۲ حدوداً دو سالش بود. می‌گفت: چند ماهی می‌شود که پسرش را ندیده است! خبر نداشت شعری که به نام «دامون» سروده بود، در نشریه «جنگ صدا» چاپ شده است و وقتی به او گفتم آن شعر را در آنجا خوانده‌ام، خوشحال شد. نقدهای او را درباره نقاشی و تئاتر در مطبوعات خوانده بودم و می‌دانستم از تجمل‌گرایی و روشنفکرانی که به قول خودش، دستگیره توالنشان از طلا بود، نفرت داشت. من هم باورم شده بود که واقفا همین‌طور است و وقتی از او پرسیدم که آیا واقعاً دستگیره دستشویی منزل احمد شاملو از طلاست؟

خندید و گفت: مثل عرض کردم! از روشنفکران عاقبت‌طلب و دور از مردم بیزار بود.

در زندان قصر هم رابطه صمیمی شما ادامه یافت؟

در زندان قصر، آزادی عمل بیشتری داشتیم و حیاطی داشت که دست‌کم می‌توانستیم در هوای آزاد آن نفس بکشیم، اما در آنجا دودستگی حاکم بود و به قول خودشان «نمازخوان»‌ها و «نماز‌نخوان»‌ها را از هم جدا کرده بودند. برایم خیلی سخت بود از مرحوم گل‌سرخ‌ی جدا شوم، چون به ما گفته بودند: باغیر مذهبی‌ها حتی حرف هم نزنید، ولی بی‌آنکه به ایشان بگوییم زندانی‌های مذهبی چنین حکمی کرده‌اند، کم و بیش به دوستی با ایشان ادامه دادم. احساس می‌کردم خود ایشان هم با چینی‌ها انس و الفت چندانی ندارد. افکارش پیشتر شبیه زندانبانان سیاسی دوره رضاشاه بود. از فرخی بزدی خیلی حرف می‌زد. حس می‌کردم خیلی تنهاست، در حالی که در زندان قصر منعی برای صحبت کردن با دیگران وجود نداشت. خیلی سعی می‌کردم به مذهبی‌ها بگویم؛ ایشان در زندان کمیته چطور به مذهبی‌ها کمک می‌کرد و روحیه همه را بالا نگه می‌داشت، اما فضا به قدری سنگین بود که نمی‌شد این حرف‌ها را زد. گاهی می‌گفت: «جی جان! بیا با هم قدم بزنیم!»

درباره دستگیری‌اش چه می‌گفت؟

می‌گفت: جمع دوستانه‌ای داشتیم و یک بار یک نفر – که از تلویزیون برای فیلمبرداری به دربار می‌رفت – گفت: اگر در دوربین هفت تیر بگذاریم و در حال مصاحبه با فرح، او را گروگان بگیریم، چطور می‌شود؟ می‌توانیم با این کار، افکار عمومی جهان را متوجه کنیم و بخواهیم زندانبانان سیاسی را آزاد کنند!... به خاطر همین حرف، کل آن جمع را دستگیر می‌کنند و به آنها می‌گویند: اگر بیایید و معذرت‌خواهی کنید، نهایتاً دو سال زندانی می‌شوید، وگرنه اعدامان می‌کنیم! من هم گفتم: حاضر بمیرم، ولی ننگ عذرخواهی را قبول نمی‌کنم. بعد هم به او گفته بودند: اگر قبول کنی، چون برادر خانتم جزو کله‌گنده‌های تلویزیون است، پست خوبی هم در تلویزیون به تو می‌دهیم... که قبول نکرد.

آیا گل‌سرخ‌ی به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت؟

خیر، می‌گفت: جامعه ایران هنوز به آگاهی سیاسی لازم نرسیده و مبارزه مسلحانه ممکن است بین گروه‌های مسلح و مردم، فاصله ایجاد کند و انقلاب سیاسی –اجتماعی ایران را به تأخیر بیندازد.

گروه‌هایی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند، با او چه برخوردی می‌کردند؟

گروه‌های چپ، به‌خصوص فدائیان خلق و مجاهدین خلق، او را بایکوت کرده بودند! او عملاً تنها بود. می‌گفتند: عقاید او ریزه‌پوینستی است... که در واقع، به منزله از تداد تلقی می‌شد. یکی از دلایل مرتد بودن ایشان هم این بود که زخم معده داشت! می‌گفتند: این مرض خرده‌بوروزواهاست! بنده خدمتی توانست آن اش‌های کدایی را –که در آن بند کفش، کابل و حتی تیغ صورت تراشی هم پیدا می‌شد و حتی و جبر روغن روی آنها بود– بخورد و نان و شیر، یا نان و خرما می‌خورد و مسخره‌اش می‌کردند و می‌گفتند: آدم انقلابی باید بتواند هر چیزی را بخورد و اینها ادا و اطوار‌های خرده‌بوروزاری است!

شما با یکوت نشدید؟

چرا، من از دو جهت بایکوت شدم! یکی به این دلیل که با ایشان قدم می‌زدم و رابطه دوستانه‌ام را با ایشان حفظ کرده بودم و دیگر به این دلیل که می‌گفتند: اگر پدرت انقلابی است، چرا به زندان نیفتاد؟ و شکنجه نشده است؟ چند ماه بعد، برادرم هم به زندان آمد و برایش تعریف کردم آقای گل‌سرخ‌ی چه شخصیتی دارد و با ایشان هم دوست شد و از حالت بایکوت درآمد. مرا به هجده ماه زندان محکوم کردند، ولی چون ستم قانونی نبود، به شش ماه تبدیل شد.

آخرین خاطره‌ای را که از مرحوم گل‌سرخ‌ی دارید، بیان کنید.

آزمه خورد و در حیطات زندان شماره ۴ قصر، سفره انداخته بودیم. مذهبی‌ها و چینی‌ها، جدا جدا غذا می‌خوردند. ایشان بلند شد و آمد کنار ما نشست. مدت‌ها بود که هم‌غذا نشده بودیم و خیلی خوشحال شدم. پرسید: «کارت چه شد؟» جواب دادم: «قرار است ۲۴ آذر آزاد شوم». در این موقع ایشان را از زیر ۸ صدا زدند و گفتند: «لیاس‌هایت را بردار و بیا!» ایشان روی شانها‌زم داد گفت: «جری جان! من رفتم و دیگر بر نمی‌گردم. مراقب خودت باش، خداحافظ!» ایشان رفت و من سه روز بعد آزاد شدم. کمی بعد روزنامه‌ها نوشتند: قرار است خسرو گل‌سرخ‌ی را محاکمه کنند. می‌دانید که همه گروه لاشایی، از جمله رضا برهانی عذرخواهی کرده بودند و بسیاری از چپ‌ها هم – که او را مسخره می‌کردند- توبه‌نامه نوشته بودند، اما او مردانه ایستاد و از مردم خود دفاع کرد و حتی لحظه‌ای تزلزل و تردید به خرج نداد. از اینکه در آن سنن کم، با ایشان آشنا شدم، بسیار خدا را شکر می‌کنم، چون شهامت، رفتار و ویژگی‌های اخلاقی ایشان، خیلی رویم تأثیر گذاشت. روحش شاد.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.